

نگاهی به «تپه‌ها مانند فیل‌های سفید» اثر ارنست همینگوی
شیوا شکوری

چکیده

این داستان که بخشی از گلچین همینگوی در کتاب «مردان بدون زنان» بود، در سال ۱۹۲۷ به‌طور مستقل منتشر شد.

در اوایل دهه ۱۹۲۰، یک مرد آمریکایی و دختری جوان در ایستگاه راه آهن منتظر قطار سریع‌السیر اند که به مادرید بروند. آن‌ها آبجو می‌نوشند و در سایه با هم گپ می‌زنند. دختر به تپه‌ها نگاه می‌کند و سپس هر دو مشروب قوی‌تری می‌نوشند و گفت‌وگو شتاب می‌گیرد. بعد از این‌که دختر به مزه مشروبش اشاره می‌کند، مرد آمریکایی با اطمینان خاطر می‌گوید که «این یه عمل خیلی ساده است.» از طریق زمینه‌ی گفت‌وگو و عناصر موضوعی ما می‌فهمیم که آن دو در باره سقط جنین حرف می‌زنند. مرد در تلاش است که دختر را متقاعد کند که تنها مشکل رابطه آن‌ها در نگهداری این بچه است که با یک عمل ساده برطرف می‌شود. او می‌گوید که تمام مدت در طول عمل در کنارش خواهد بود و در همان حال که دختر را تشویق به سقط جنین می‌کند، چند بار هم به او می‌گوید که اگر او واقعاً راضی به این کار نیست، اصراری ندارد. او ترس مردانه از تعهد دائمی را به شکلی در بیان‌ش پنهان می‌کند. دختر هم که سعی می‌کند شجاع و بی‌تفاوت باشد، آشکار است که از این عمل می‌ترسد. قطار سریع‌السیر می‌رسد و خواننده نمی‌داند که در آخر دختر با سقط جنین موافق است یا که می‌خواهد بچه را نگاه دارد.

موضوع اصلی داستان سر بارداری دختر است، ولی موضوعاتی چون ارتباط و عدم ارتباط، پیچیدگی روابط، ماهیت انتخاب، کشمکش بین تمایلات شخصی و مسئولیت و ترس نیز مطرح‌اند. داستان با گفت‌وگو پیش می‌رود. البته گفت‌وگویی غیر مستقیم که از زیر بنایی نمادین برخوردار است و تنش و تضاد فکری و احساسی شخصیت‌ها را به تصویر می‌کشد.

شخصیت‌ها

سه شخصیت در داستان وجود دارد. آمریکایی (مرد)، دختر (جیگ)، پیشخدمت (زن).

مرد

آمریکایی بی‌نام است. از خانه و سرزمین خودش دور است، زبان اسپانیایی می‌داند، از بارداری ناخواسته دختر رضایت ندارد و مشخص است که سن و تجربه‌اش از دختر بیشتر است و با او ازدواج نکرده است. او تلاش می‌کند که دختر را برای عمل سقط جنین آماده کند و از هر فرصتی برای متقاعد کردن او استفاده می‌کند. البته خواننده باید بداند که این گفت‌وگو سال ۱۹۲۶ در اسپانیای کاتولیک مذهب رخ می‌دهد، زمانی که عمل سقط جنین بشدت ممنوع بود و خاتمه دادن به بارداری غیرقانونی محسوب می‌شد و با خطرات زیادی همراه بود. مرد دوست دارد به سفر هایش ادامه بدهد و کاملاً آگاه است که با وجود بچه شرایط زندگی عوض خواهد شد و حتی باید به ازدواج و مشروعیت دادن به بچه نیز فکر کند و سبک زندگی‌اش را تغییر بدهد. به دختر می‌گوید که ما می‌توانیم همه چیز را داشته باشیم و دنیا مال ماست و با عقل و منطق خودش در صدد متقاعد کردن دختر است که ترس و مقاومتش را بشکند.

دختر

در دو جا توسط مرد «جیگ» نامیده می‌شود. شخصیت اصلی داستان است و از آمریکایی باردار است و به مرد گره خورده است چون در خانه و سرزمین خودش نیست و به جز او کس دیگری را نمی‌شناسد، از سویی زبان اسپانیایی هم نمی‌داند و همه این شرایط، احتمال خطرات را برای تصمیم به سقط جنین بالا می‌برد. از روی لحن دختر می‌توان حدس زد که جوان است و بی‌تجربه و بیشتر در صدد جلب رضایت مرد است و مطمئن نیست که می‌خواهد دست به این عمل بزند. چنانچه یک لحظه تسلیم خواسته مرد می‌شود و با سقط جنین موافقت می‌کند، ولی وقتی می‌گوید: «من به خودم اهمیت نمی‌دهم» گفت‌وگو می‌چرخد.

آن دو آزادانه از جایی به جایی دیگر سفر می‌کنند و برچسب روی ساک‌هاشان هم نشانگر این است که در هتل‌های زیادی بوده‌اند. وقتی دختر می‌گوید: «ما فقط به چیزها نگاه می‌کنیم و مشروب‌های جدید را امتحان می‌کنیم.» در بیان‌ش نوعی خستگی و بی‌حوصلگی از این وضعیت بی‌ثبات موج می‌زند. از طرفی در همین گفت‌وگوهای کوتاه ما می‌فهمیم که بیشتر تصمیم‌ها را مرد می‌گیرد. وقتی که او می‌گوید فقط یه کمی هوا توش می‌کنند و بعد همه چی مثل اولش میشه و باز می‌ریم به سفرهای جدید و... مرتب حرفش را تکرار می‌کند، دختر عصبی می‌شود.

او به تپه‌ها نگاه می‌کند و آن‌ها را مانند فیل‌های سفید توصیف می‌کند یا به چشم انداز خشک و قهوه‌ای آن‌سوی رودخانه چشم می‌دوزد یا رشته‌های پرده‌ی مهره‌ای را توی دستش می‌گیرد یا که تقاضای مشروبی جدید می‌کند. همه این حرکات می‌توانند نشانه‌ای از ترس، فرار کردن از رویارویی با موضوع اصلی، تضاد درونی و عدم توانایی او در مقابله با مسائل خودش باشد. ترس از این‌که با نگهداری بچه، مرد را از دست بدهد، ترس از عمل سقط جنین در کشوری کاتولیک و بیگانه که زبان‌ش را هم نمی‌داند و ریسک و خطرات بالاست و از سویی پرهیز از تماس چشمی، تضاد او را از تصمیم‌گیری و پیامد تصمیمش به تصویر می‌کشد و ما تا آخر داستان هم با تصمیم قاطع او روبه‌رو

نمی‌شویم و دقیق نمی‌دانیم که چه می‌خواهد بکند. ولی می‌توانیم بفهمیم که نارضایتی و عدم فهم و درک مشترک میان این زوج حاکم است.

نام او «جیگ» است که به معنای نوعی رقص سنتی ایرلندی، اسکاتلندی است که می‌تواند اشاره ای به سبک زندگی سبکسرانه یا رقص گونه زن هم باشد. (البته در هیچ جای داستان اشاره به ملیت زن نشده است)

آن‌ها ظاهراً به گروهی از روشنفکران و هنرمندان آمریکایی نسبتاً فقیر تعلق دارند که در دهه ۱۹۲۰ در اروپا زندگی می‌کردند، گروهی از «نسل گم‌شده» که همین‌گویی در رمان «خورشید همچنان می‌درخشد» (۱۹۲۶) که آن‌هم در اسپانیا رخ می‌دهد، جاودانه اش کرده است.

رابطه مرد و دختر

وقتی مرد می‌گوید که فقط او را دوست دارد و نه هیچ کس دیگری را، دختر می‌فهمد که مرد او را بی‌بجه دوست دارد تا بتواند به سفرهای خودش ادامه بدهد و زیر بار تعهد و تغییر شرایط زندگی نرود. یعنی که او را در شرایطی که موازی با زندگی آزاد او باشد می‌خواهد و نه بیشتر.

وقتی که مرد تأکید می‌کند که این به عمل ساده است، باز مشخص است که او به آسیب روحی و فیزیکی دختر فکر نمی‌کند و فقط به خواسته‌های خودش اهمیت می‌دهد.

لحن کنایه‌آمیز گفت‌وگوها

وقتی که دختر «انیس دل تورو» بی‌را که سفارش داده، می‌چشد، می‌گوید: «مزه شیرین بیان می‌ده» مرد هم با کنایه می‌گوید: «همه چی که همین مزه رو می‌ده.» و البته دختر هم نیشی می‌زند که «آره، همه چی مزه شیرین بیان می‌ده مخصوصاً چیزایی که خیلی چشم به راهشون بودی مثل افسنطین.»

ما نمی‌دانیم قبلاً چه اتفاقی سر عرق افسنطین افتاده بوده که حالا دختر موضوع را به چشم مرد می‌کشد، ولی شاید بتوان گفت از آن جایی که عرق افسنطین مشروبی است که تقطیرش زمان زیادی می‌برد، احتمالاً دختر می‌خواسته توازی‌ای میان طول کشیدن تقطیر عرق افسنطین و بارداری خودش بکشد. یعنی او هم مدت‌ها منتظر بوده تا این اتفاق بیفتد.

وقتی مرد می‌گوید: «خیلی‌ها رو می‌شناسه که سقط جنین کرده اند» دختر می‌گوید: «منم همینطور. بعدش هم همه خوشبخت بودند.» لحن این گفت‌وگو هم پراز تنش است و به نوعی کنایه‌آمیز یا وقتی دختر در آخر می‌گوید: «من خوبم. مشکلی نیست. خوبم.» باز می‌توان فرض کرد که بنا بر خطوط نانوخته می‌گوید: «من خوبم و مشکلی ندارم. این تویی که مشکل داری.» چون هیچ دلیلی وجود ندارد که ناگهان دختر احساس خوب بودن داشته باشد، در حالی که از دوست پسرش عصبانی است و فقط دارد خودش را کنترل می‌کند.

در گفت‌وگویی دیگر هم باز با کنایه می‌گوید: «... ما که فقط به چیزا نگاه می‌کنیم و مشروبای جدید رو امتحان می‌کنیم»

قدرت و جنسیت

به نظر می‌رسد که این دو عامل نقش مهمی در این داستان دارند. روابط قدرت بین دو شخصیت در حال حرکت است و از یکی به آن دیگری منتقل می‌شود و از سویی به نقش زنان در جامعه آن زمان هم اشاره دارد. در گفت‌وگوهای کوتاه میان دختر و مرد آمریکایی، به زیبایی ما متوجه تغییر دختر که در آغاز کاملاً وابسته به مرد بود و از عمل می‌ترسید به زنی جوان که کنترل موقعیت را در دست گرفته، می‌شویم. همین دختری که در آغاز کودکانه رفتار می‌کرد و می‌ترسید که مرد دیگر دوستش نداشته باشد به او می‌گوید: «میشه لطفاً لطفاً... بس کنی.» لحن گفت‌وگوها نیز نشان می‌دهد که او در پایان از بازی‌های کلامی مرد که می‌گوید، اگر نمی‌خواهی مجبور نیستی این کارو بکنی یا من پای همه پیش ایستاده ام یا اگه دلت نیست نمی‌خوام این کارو بکنی... را باور نمی‌کند و از استیصال مرد برای حفظ و نگهداری موقعیت آزاد خودش و تشویق او به عمل بی‌توجه به احتمال خطرات جانی او، کاملاً آگاه است. که این جنبه در مقالات و مطالعات مختلف تحلیل شده و من در این جا به آن نمی‌پردازم.

مکان و زمان داستان و لایه‌های نمادین

ایستگاه قطار: تمام داستان در یک ایستگاه قطار در تقاطع بارسلون- مادرید رخ می‌دهد. ایستگاه قطار نمادی است از تقاطع زندگی شخصیت‌ها و قطار هم عموماً نمایانگر حرکت و تغییر و وداع با وضعیت آشنا است. از سویی استفاده از این مکان محدودیت زمانی در داستان بوجود می‌آورد و خواننده حس می‌کند که تا رسیدن قطار باید تصمیم گرفته شود و احساس فوریت می‌کند. از سویی کیفیت گفت‌وگوها در ایستگاه و انتظار برای قطار سریع‌السیر نماد وضعیت زوج، بین گذشته «بهشتی» و آینده نگران‌کننده هم می‌تواند باشد. البته «انتظار در ایستگاه» در داستان‌های دیگری از همین‌گویی هم دیده می‌شود.

دره ابرو: از نظر جغرافیایی قابل توجه است؛ چون یک طرفش چشم اندازی سبز و حاصلخیز است و سوی دیگرش تپه‌هایی خشک و بایر که این توازی می‌تواند نمادی از زندگی و نازایی باشد.

تپه‌های خشک: نماد معضل باروری است و دختر باردار با آن روبه روست و چهار بار با فیل‌های سفید مقایسه شان می‌کند. حتی عنوان داستان هم همین است و مثل نخ‌در طول گفت‌وگو کشیده شده است. این مقایسه شاعرانه نشانگر

موضوع اصلی داستان است که همان اختلاف نظر درباره انجام سقط جنین است و تکرار این مقایسه، خواننده را وامی‌دارد تا این تصویر را نماد مرکزی داستان ببیند.

رودخانه: در دور دست است که عموماً نمایانگر مرز است و به وضعیت مرزی زوج اشاره دارد. آن‌ها می‌خواهند به گذشته برگردند، اما باید به‌طور ضمنی از رودخانه عبور کنند. البته این نمادگرایی فضا، تقریباً در همه متون ادبی وجود دارد.

زمان‌های دقیق: ذکر شده در داستان می‌توانند به‌طور نمادین با درگیری مرتبط باشند. «چارلز می» اشاره کرده است که مدت زمان کل گفت‌وگو تا پنج دقیقه قبل از رسیدن قطار ۳۵ دقیقه است، اما گفت‌وگوها در مجموع حداکثر ۱۵ دقیقه طول می‌کشد. ۲۰ دقیقه باقی‌مانده به سکوت‌ها، حذف شده‌ها و ناگفته‌ها تعلق دارد و بخش نامرئی کوه یخی است که همینگوی دوست داشت ساختار داستان‌هایش را با آن مقایسه کند.

عنوان داستان:

نمادین است. نمایانگر چیزی ناخواسته یا باری سنگین است. منظره اطراف ایستگاه با تپه‌هایی به مانند فیل‌های سفید نماد مسائلی است که زوج با آن روبه‌رو هستند. البته عنوان به یک عنصر ظاهراً جزئی در داستان اشاره دارد که دختر برای منحرف کردن توجه از مقصدی که از آن ترس و نگرانی دارد، مطرح می‌کند، ولی این مقایسه چه نقش نمادینی می‌تواند داشته باشد؟

فیل برای خواننده غربی حیوان عجیب و غریبی است، ولی برای شرقی‌ها پرمعنا و حتی نمادی معنوی است. مادر بودا پیش از تولد بودا در رویا دید که فیل سفیدی به او یک گل نیلوفر آبی (لوتوس) داد. اما تداعی‌های شرقی در این داستان ما را به جلو نمی‌برد. شاید فیل‌های سفید در این داستان نماد رمز و راز زندگی جدیدی است که در درون دختر در معرض تهدید سقط جنین است. به هر حال در اکثر تفسیرها ارتباط تداعی آبی جیگ از تپه‌ها را با بارداری او مرتبط می‌دانند و رنگ سفید را نماد بی‌گناهی جنین و فیل‌ها (تپه‌ها) را نمادی از شکم باردار تفسیر می‌کنند. در فرهنگ غربی که همینگوی عمدتاً برای مخاطبان انگلیسی‌زبان نوشته است، «فیل سفید» به طور مجازی به شیء گران‌قیمتی که بی‌فایده است، اطلاق می‌شود. مانند لامپ عجیب و غریبی که عمه‌تان به شما هدیه داده و تنها هنگام بازدید او درش می‌آورید و در اتاق نگه می‌دارید. چیزی که برای یک نفر بی‌ارزش است می‌تواند برای دیگری بسیار ارزشمند باشد. به بیانی «آشغال یک نفر، گنج دیگری است.» این معنی مجازی ممکن است با موضوع اصلی، که تفاوت‌های نگرش نسبت به سقط جنین است، همخوانی داشته باشد: برای کسی چیزی بسیار ارزشمند است، در حالی که برای دیگری، بار ناخواسته‌ای است که شاید نگهداری از آن خیلی گران باشد. فیل، به عنوان حیوانی غول‌آسا و بالقوه آسیب‌زننده، ممکن است برای جیگ نماد آینده‌ای سنگین و طاقت‌فرسا باشد که با آن مواجه است. خلاصه تفسیر نمادین خاصی وجود ندارد.

ژانر

این داستان کوتاه به شیوه سنتی رایج در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم روایت نمی‌شود. اصلاً طرح داستانی ندارد و پایانش باز است. در ادبیات مدرنیستی و سبک مینیمالیستی جا می‌گیرد و به شدت متکی به گفت‌وگو و معنای زیر متن است. تمرکزش بر واقع‌گرایی است و مثل داستان کوتاه مدرن، محدود به ارائه لحظات است و مطابق با نگرش مدرن عاری از قضاوت اخلاقی است و تنش و تعارض بین دو شخصیت را در تعاملی دراماتیک نشان می‌دهد. تعارضی که عمدتاً احساسی و روانی است. انتخاب لحظه در این گونه ژانر بسیار مهم است. مثلاً در همین داستان لحظه‌ای انتخاب شده که بارداری ناخواسته پیش آمده است.

از لحاظ روانشناختی

تعارض درونی: در حالی که داستان بر گفت‌وگو متکی است به بررسی مبارزه روانی شخصیت‌ها نیز می‌پردازد. به ویژه زن که با تصمیمی مهم درگیر است.

بررسی روان انسانی: روایت به بررسی انگیزه‌ها، ترس‌ها و خواسته‌های شخصیت‌ها می‌پردازد و بینشی در باره رفتار و روابط انسانی ارائه می‌دهد.

تکنیک روایی

مینیمالیسم: صرفه جویی در زبان است. همینگوی از زبان ساده و سراسر است و بر آنچه که گفته نمی‌شود تمرکز دارد که نمونه‌ای از نگارش مینیمالیستی است.

معنای ضمنی: داستان، خواننده را به تفسیر و استخراج معنا از تعاملات شخصیت‌ها و عناصر نمادین درون روایت دعوت می‌کند.

ساختار و ضرب‌آهنگ داستان: حس فوریتی ایجاد می‌کند که با درگیری‌های درونی و شرایط بیرونی شخصیت‌ها همخوانی دارد

نتیجه‌گیری

داستان چند وجهی است. همینگوی عناصر داستان ادبی، ادبیات مدرنیستی، نمایشنامه، داستان روانشناختی و مینیمالیسم را ترکیب کرده است و عمقی در احساسات ظریف و روابط انسانی از طریق گفت‌وگویی به ظاهر ساده در

پس زمینه یک ایستگاه قطار آفریده است. البته ناگفته نماند که اعتراض‌های اولیه به این داستان این بود که فاقد شخصیت‌پردازی سنتی است و ماده به سادگی «دختر و زن» و نرینه «مرد» معرفی شده اند.

خصوصیات متن همینگوی

متن ارنست همینگوی در میان سبک‌های نوشتاری قدرتمند و قابل تشخیص قرن بیستم قرار دارد. او از ۱۷ اکتبر ۱۹۱۷ تا آوریل ۱۹۱۸ در روزنامه «کانزاس سیتی استار» خبرنگاری می‌کرد. این موقعیت اولین شغل او پس از دبیرستان بود و نقش مهمی در شکل‌گیری سبک نوشتاری او به ویژه نثر مختصر و مستقیم داشت. همینگوی اغلب از کتابچه راهنمای سبک «کانزاس سیتی استار» که تأکید بر استفاده از جملات کوتاه، انگلیسی پر انرژی و قوی و جملات مثبت داشت، به عنوان تأثیر عمده بر حرفه ادبی اش یاد می‌کرد. او از گفت‌وگوهای کوتاه، قید و صفت‌های اندک، جملات ساده و قوی، تصاویر واقعی و مستقیم، تغییرات فکری سریع، اسامی و افعال ساده، حذف عمدی برخی از جزئیات، اشاره و نماد، تمرکز بر جنبه‌های مختلف زندگی و آنچه که خودش تجربه کرده و در موردش می‌داند استفاده می‌کند. از توصیفات طولانی و احساسی، نظرات شخصی صریح و تزیین متن پرهیز می‌کند. با این حال خواننده عمیقاً درگیر پیچیدگی ابعاد روابط انسانی در متن می‌شود. در این داستان تنها عنصر شاعرانه همان بخشی است که سایه یک ابر از روی مزرعه گندم می‌گذرد و باقی نثر حذف شده و به بیانی برهنه است و خالی از تزیین ادبی.

نقش گفت‌وگو

همینگوی استاد گفت‌وگو شناخته شده است. او از این تکنیک برای نشان دادن محدودیت‌ها، گستردگی تجربیات و نظرات و دانسته‌های شخصیت‌ها استفاده می‌کند و گاه روش بیانی‌اش از آن‌چه که بیان می‌شود مهم‌تر است. گفت‌وگوهای او زنده و پرانرژی اند و موضوع اصلی داستان را حمل می‌کنند. در همین داستان «تپه‌ها مانند فیل‌های سفید» موضوع مهمی چون سقط جنین، در یک گفت‌وگوی سطحی جا داده شده است. همینگوی با حذف پاره ای از جزئیات و افزودن زبان بدن و مناظر طبیعی، خواننده را به کشف معانی مخفی در نانوخته‌های داستان فرا می‌خواند.

نقش راوی

در «تپه‌ها مانند فیل‌های سفید»، همینگوی حتی نمی‌گوید که آیا این دو شخصیت از دواج کرده اند یا نه. او فقط گفت‌وگوی میان آن‌ها را ارائه می‌دهد و به خواننده اجازه می‌دهد که خودش نتیجه‌گیری کند. راوی میان رویداد و خواننده واسطه نمی‌شود، بلکه خودش را حذف می‌کند و ما را به نوعی در موقعیت کسی قرار می‌دهد که به چنین گفت‌وگویی گوش می‌دهد و ما می‌توانیم به جهات مختلفی برویم. همینگوی می‌گفت: «خواننده اغلب باید از تخیل خود استفاده کند و گر نه نکته‌های ظریف افکار من را از دست خواهد داد.» البته آن‌جا که دختر به تپه‌ها خیره می‌شود و می‌گوید تپه‌ها واقعاً شبیه فیل‌های سفید نیستند. منظورم به رنگ پوست‌شون بود که از بین درختا دیده می‌شن.» لحظه‌ای به نظر می‌رسد که همینگوی شکارچی در آفریقا دارد حرف می‌زند و نه دختر، زیرا او بهتر از هر کس دیگری این توصیف را می‌شناسد.

استقبال از داستان

استقبال از «تپه‌ها مانند فیل‌های سفید» از نظر تاریخی متفاوت بوده است. از آن‌جایی که در پایان داستان، اقدام «جیگ» مشخص نیست و جای بحث دارد، این داستان توسط منتقدان مختلف، هم طرفدار فمینیست شناخته شده است و هم ضد زن. کسانی هستند که آخرین حرف جیگ را تاییدی برای نگه داشتن نوزاد می‌دانند و بر این باورند که جیگ با گفتن «من خوبم» بر مردی که سعی بر تسلط بر او داشت، قدرت پیدا کرده است. کسانی هم نوشته‌های او را بیش از حد مردانه می‌دانستند و معتقد بودند که در آن‌ها هیچ عبارت جذاب یا بخش شگفت‌انگیزی وجود ندارد، فقط یک مشت اصول اساسی اند.

بسیاری از منتقدان معاصر نیز معتقدند که همینگوی با حذف‌های بسیاری که انجام می‌دهد چیزی بیشتر از چند تکه گفت‌وگوی به هم چسبیده در متن باقی نمی‌گذارد.

نگاهی به زندگی شخصی ارنست میلر همینگوی

او زاده ۲۱ ژوئیه ۱۸۹۹ و درگذشته ۲ ژوئیه ۱۹۶۱ است. از نویسندگان برجسته آمریکایی که برنده جایزه نوبل برای کتاب پیرمرد و دریا شد.

در مطالعات جدید در مورد زندگی‌نامه و آثار همینگوی تصویر کاملاً متفاوتی از نویسنده ظاهر می‌شود، تصویری که او با دقت از دنیای بیرونی پنهان کرده بود، اما می‌توان از یادداشت‌ها و پیش‌نویس‌های پس‌اوقاتش و از گواهی کسانی که او را می‌شناختند، بازسازی‌اش کرد. همینگوی روی «جنسیت» و سواس داشت و دوست داشت در این زمینه با سولاتی مانند مردانه و زنانه بودن یا تفاوت‌های میان مرد و زن خیال‌پردازی کند. مادرش که موسیقی‌دان و خواننده اپرا بود، نام «ارنست» را از روی نام هنری خود «ارنستین» برای او برگزید و او را در دوران کودکی مجبور می‌کرد که لباس‌های دخترانه بپوشد تا به عنوان خواهر دوقلوی «مارسلین» شناخته شود. پدرش که پزشک بود، در دوران کودکی او را به ملاقات‌های پزشکی خود می‌برد، ولی مادرش ترجیح می‌داد که او دختر باشد. وقتی که او با همسر چهارم «ماری» برای شکار به آفریقا رفته بود، دوست داشت نقش خودش را با او عوض کند. همینگوی او

را «پیترو» صدا می‌کرد و او هم وی را «کاترین» گاهی اوقات هم همینگوی لباس‌های زنانه می‌پوشید. او فقط به زنانی با موهای کوتاه جذب می‌شد و از برش و رنگ کردن موها هیجان‌زده می‌شد. بعضی از دوستان نزدیکش می‌گفتند که او فتیش مو داشت. ما رد پای این خیالات را در آثار او می‌بینیم. می‌توان گفت که او تمام عمر تلاش کرد تا خود پیچیده و مشکل‌دارش را با مرد ایده‌آل ساده و مقاوم هماهنگ کند یا آن را در هماهنگی نگه دارد. هنگامی که این کار دیگر ممکن نبود و با گذشت زمان، دچار افسردگی شد و دیگر نتوانست بنویسد، تحت درمان با شوک‌های الکتریکی قرار گرفت و در سن ۶۲ سالگی دوبار به سر خود شلیک کرد. تصویر مردانگی او با نگاهی گذشته‌نگر، یک «خود نادرست» بود که باید ویژگی‌های بسیار متفاوتی را پنهان می‌کرد؛ از حساسیت‌های زنانه تا همجنس‌گرایی نهفته که برای خواننده‌ای دقیق در موضوعات و داستان‌ها و رمان‌هایش قابل درک بود. به این ترتیب، نظریه کوه یخ مورد علاقه‌اش می‌تواند به معنای دیگری نیز درک شود. در زیر سطح متن‌هایش، گنجینه عظیمی از عناصر ناخودآگاه وجود دارد که به مضامینی مانند بارداری، بیماری، درد، رنج بی‌معنی و بالاخص ترس از زنان می‌پردازد. هنر او بر اساس تنش میان آنچه ایده‌آلش بود که باشد و حساسیت زنانه‌ای که در زیر آن پنهان شده بود، شکوفا شد و تروما را به پیروزی تبدیل کرد.

ارنست همینگوی این داستان را در ماه مه ۱۹۲۷ در روستای «Le Grau-du-Roi» در جنوب فرانسه، نوشت. او در ماه عسل با همسر دومش، «پاولین فایفر» بود که ۱۰ ماه در پاریس با او ازدواج کرد و به خاطر او کاتولیک شد. موضوع سقط جنین و اختلاف میان زوج برای داستانی در دوران ماه عسل کمی عجیب است. البته یک سال قبل، همینگوی از همسر اولش، «هادلی ریچاردسون»، زمانی که او در انتظار دومین فرزندشان بود، جدا شد. سقط جنین در آن زمان انجام نشد، اما همینگوی به آن فکر می‌کرد و احساس گناه می‌کرد. نامه‌ها و دیگر آثار زندگی‌نامه‌ای او هیچ شکی باقی نمی‌گذارند که او شکست ازدواج اولش را به تولد پسرش و واکنش دوگانه‌اش به آن نسبت می‌دهد. احساس او مانند مرد آمریکایی داستان است که می‌توانست و می‌خواست تا ابد با هادلی بماند اگر که بچه‌ای نمی‌آورد و بارداری دومین فرزند، به پایان این ازدواج منجر شد. (هادلی دومین بارداری خود را در سوئیس هنگام اسکی از دست داد و بعد طلاق گرفتند.) ما نمی‌دانیم چه بر سر زوج داستان خواهد آمد، اما نویسنده جوان می‌دانست که تولد اولین فرزندش احساس آزادی و استقلالش را در مقام هنرمند از او گرفته است. به گفته زندگی‌نامه نویس‌ها پذیرش پدری برای نویسنده، اگرچه شاید به معنی امضای حکم مرگش نباشد، اما دست‌کم پایان جوانی‌اش به حساب می‌آید. این فکر برای مردی بود که از «پاپا» شنیدن دیگران لذت می‌برد. در آثار همینگوی زایمان تقریباً همیشه با ترس و مصیبت همراه است. در داستان کوتاه «برف سراسری» در مجموعه داستان «در زمان ما» و در رمان «وداع با اسلحه» (۱۹۲۹) هم این امر آشکار است. چنانچه مرد قهرمان داستان با نفرت تلخی به خبر بارداری معشوقه‌اش واکنش نشان می‌دهد.

وضعیت زوج ناآرام در ایستگاه قطار اسپانیایی که در داستان به تصویر کشیده شده، ممکن است تخیلی باشد، اما موضوع بارداری ناخواسته قطعاً از زندگی خود او گرفته شده که برایش مدتی طولانی مسئله‌ای حیاتی بود. او نسبت به ترک همسر اولش هادلی و پسرشان بامی احساس گناه می‌کرد. شاید به همین دلیل است که او همردی خواننده را به سوی دختر می‌برد تا مرد، که به گفته بسیاری از مفسران، شوهدی از خودخواهی اوست. به این ترتیب نوشتن این داستان، می‌تواند عملکردی به عنوان «تنبیه نمادین» هم داشته باشد.

منابع:

Walter Schönau

«والتر شونائو» یک پژوهشگر ادبی برجسته است که به خاطر کارهایش در زمینه ادبیات مدرنیسم و به ویژه مطالعاتش در آثار ارنست همینگوی شناخته شده است. او درک آکادمیک از تکنیک‌های روایی، تم‌ها (درون مایه و مضمون) و توسعه شخصیت‌های همینگوی را بهبود بخشیده است و به خاطر بررسی‌هایش در مورد چگونگی استفاده نویسندگان مدرنیست از زبان و ساختار برای انتقال تم‌های بیگانگی، هویت و جستجوی وجودی شاخص است.

Charles May

چارلز می یکی از پژوهشگران برجسته در زمینه مطالعات داستان کوتاه و نقد ادبی است. او آثار نویسندگان مختلف از جمله ارنست همینگوی را به طور گسترده تحلیل کرده است. او در «داستان کوتاه: واقعیت هنر مصنوعی» (۲۰۰۲) بسیار عمیق به بررسی تکنیک‌های داستان کوتاه می‌پردازد که شامل تحلیل نویسندگان مختلف از جمله ارنست همینگوی نیز هست.

cliffsnotes.com/literature/hemingway